پرتوی از اعجاز کلام قرآن

اشرف امامی، علی

در متون ادبی جهان،نمونه‏هایی که متضمن‏ مفاهیم معنوی و روحانی باشد،بسیار است.این‏ متون شاید به سبب برخورداری از لطایف هنری و صنایع ادبی تأثیر بسزایی در تفهیم و اقناع خواننده‏ داشته باشد،اما با اینهمه فاقد جنبهء قدسی و آسمانی باشند.زیرا جنبهء قداست تنها در طرح‏ مسایل خاص معنوی و یا شیوهء بیان کتاب خلاصه‏ نمی‏شود،بلکه بیش از هر چیز رابطه‏اش با الهیت‏ مشخص کنندهء قداست حقیقی آن است.در بین‏ کتب مقدس جهان،قرآن از جایگاه برتری برخوردار است.زیرا تنها کتابی است که کلام خدا را در آن‏ متجلی گشته است.فرتیتون شوئون در این باره‏ می‏نویسد:(1)

«قرآن کریم نه مانند تورات و انجیل،ممکن است‏ در باب بسیاری از چیزها،غیر از خدا(ماسوی‏ الله)مثلا دربارهء شیطان،جهاد،قوانین ارث بری‏ سخن بگوید،بدون اینکه از قدسی بودنش چیزی‏ کاسته شود.در صورتی که دیگر کتب ممکن است‏ در مورد امور عالم بالا سخن برانند و با این وجود، کلام الهی نباشد».

وحی تا قبل ازپیامبر اسلام(ص)بیشتر معطوف به‏ مدلول پیام بود تا به خود کلمه،از اینرو در بیشتر موارد،پیامبران پس از دریافت وحی آن را با زبان‏ خود بیان می‏کردند اما قرآن از دیدگاه یک مسلمان، عین کلام خداست،نه مفهوم و یا مضمون آن.به‏ همین دلیل اعجاز قرآن در یک مفهوم خاص،به‏ سبب خصوصیت کلامی و زبانی‏اش،تقلیدناپذیر است.(2)قرآن بصراحت اعلان می‏کند که بشر از آوردن چیزی مانند کلام خدا،عاجز است،(3)و کلام خدا اساسا با کلام بشری متفاوت است،زیرا قول و سخن انسان از راه دهان و زبان است،در حالیکه سخن خداوند با عالم حق و حقیقت مرتبط است و به همین علت منشأ اثر است.

تأثیر کلام خدا هم در عالم تشریع است و هم در عالم تکوین و در قرآن به هر دو نوع تأثیر اشاره شده‏ است:در سورهء احزاب آیهء 4،از ارتباط سخن خدا با حقایقی تشریعی یاد شده است: «این سخن شماست که به زبان می‏آورید،و خداوند حق را می‏گوید و به راه هدایت می‏کند».

و در سورهء انعام آیهء 73،به ارتباط قول خداوند با حقایق تکوینی اشاره شده است: «و اوست که آسمانها و زمین را بحق آفرید و کتب آسمانی،تنها کتاب خدا بودند و نه سخن او، اما قرآن هم کتاب و هم سخن خداست(4)سرّ جامعیت قرآن نیز می‏تواند همین باشد،چنانکه‏ شیخ صدرالدین قونوی سخن حسن بصری را نقل‏ می‏کند که«خداوند یکصد و چهار کتاب فرو فرستاده و یکصد آن‏را در چهار کتاب به امانت‏ سپرده».

این چهار کتاب عبارتند از تورات و انجیل و زبور و فرقان.از دیدگاه شیخ کبیر خداوند تمامی کتب‏ آسمانی را در قرآن به امانت سپرده«و آن چه در مفصل است در فاتحه به امانت سپرده است»و تمام فاتحه در سه اسم«الله»و«رحمن»و«رحیم» مندرج است‏و«رحمن»و«رحیم»در اسم«الله»و تمام اشیاء در حرف«هاء»از اسم«الله» مندرجند.(5)

شیخ برای اثبات سخن خود تمهیدی را تحت‏ عنوان«تفصیل مجمل»ارائه می‏دهد و در طی آن، با تحلیل وجودشناسی کلام،به تناظر حروف در دم‏ و نفس انسان و با تعینات صادره از ذات الهی اشاره‏ می‏کند:برای مثال بین تعین اول از ذات احدیت و اولین حرف از عالم حروف در نفس انسان یعنی‏ حرف همزه شباهتی وجود دارد.«الف»مظهر صورت نفس الرحمن است؛همچنانکه حروف و کلمات انسانی به نفس متعین می‏شوند،حروف‏ غیبی نیز به واسطهء الف-که مظهر واحد است- ظاهر می‏شود.وی در این تحلیل از خواص اعداد و حروف ابجد کمک می‏گیرد و نظریهء«دوری بودن» مراتب و حقایق وجود را در حروف«بسم الله‏ الرحمن الرحیم»به تفصیل بیان می‏کند.(6)

کل این تفاصیل که مرتبط است با نخستین سورهء قرآن یعنی«فاتحة الکتاب»،حاکی از این حقیقت‏ است که در نظر متألهین و عرفا،چون قرآن کلام‏ خداست و کلام خدا در عالم منشأ اثر است،پس‏ آنچه که از این کلام به کسوت حروف ملبس شده‏ است نیز خاصیتی غیر از حروف دیگر دارد.قرآن از این جهت که همواره با تأثیر بر مخاطبین،نمود و نمایش و نور جدیدی را در انسان متجلی می‏کند، معجزه‏ای دائمی محسوب می‏گردد و به همین دلیل‏ برتر از دیگر معجزات است.شیخ صدرالدین‏ قونوی در«کتاب الفکوک»نیز به برتری اعجاز قرآن‏ اشاره می کند و در آن کتاب توجه خاصی به جنبهء هستی‏بخش بودن قرآن دارد و در جایی توضیح‏ می‏دهد که معجزات و کتب هر یک از پیامبران‏ متناسب با اسمی است که رسالت و نبوتش مستند به آن می‏باشد و سرّ تفاوت درجات انبیاء و اولیاء در نبوت و ولایت همین است و اینکه پیامبر اسلام(ص)،از بین انبیاء(ع)به معجزهء کلامی‏ اختصاص یافته است از نظر قونوی بسیار قابل تأمل‏ است،زیرا صفت کلام،صورتی از صورتهای علم‏ و نسبتی از نسبتهای آن و بخشی از علم‏ می‏باشد:(7) «وآن‏[کلام‏]«کن»که بدان در تأثیر حق تعالی بر خلایق گشوده شده است،لذا موجودات از مرتبهء علم به عین و خارج،با اختلاف اجناس و انواع و ادامهء آثارشان-چه در دنیا و آخرت ظاهر آمدند.از اینروی‏[بزرگترین‏]آیه و معجزهء پیغمبر(ص)را کلام بود»

از دیدگاه محقق قونوی ظهور کلام الهی مرهون‏ دو صفت اراده و قدرت است که در عالم غیب با یکدیگر برخود می‏کنند.بنابراین کلام از حیث‏ حقیقتش مجرد است،ولی از این حیث که جامع‏ این دو صفت می‏باشد و ظهورش در عالم شهادت‏ متوقف بر آن دو است،امری مرکب است.کلام از طرفی با اراده نسبت دارد و از طرفی با قدرت. نسبتش با اراده،همان قصد خداوند به عنوان‏ متکلم،از سخن گفتن است،و نسبتش با قدرت‏ از باب تأثیر الهی در عالم کون است،زیرا کلام و سخن«کن»واسطهء این تأثیر و ایجاد است.

شیخ کبیر در کتاب«اعجاز البیان»تحلیلی ارائه‏می‏دهد که بر طبق آن خدای سبحان کلام خود را در سه کتاب نگاشته است:نخست عالم کبیر،جهان‏ خارج که حاصل صور اسماء الهی است و مطابق‏ صور علمی اوست و با قلم قدرتش آن را نگاشته‏ است؛دوم انسان کامل که عالم صغیر است و جامع بین مرتبهء اسماء و مرتبهء مسما یعنی ذات‏ است،و کتاب سوم قرآن عزیز است که صفات‏ کمالی انسان و یا به تعبیر دقیقتر صفات انسان‏ کامل را شرح می‏دهد.بنابراین قرآن مختصر انسان کامل است.(8)وی در کتاب«النفحات‏ الالهیه»به سنخیت وجودی کلام الهی با نبی و ظهور خطاب الهی در کتاب آسمانی برای رسول، اشاره و تأکید می‏کند که هر کتاب آسمانی از مبدأ اسماء ربانی نشأت می‏گیرد و زبان هر اسم،بیانگر شؤون الهی است.(9)هم کتاب وجود صورت‏ تفصیلی پیامبر است و هم خلق و خوی رسول خدا در کتاب آسمانی قرآن جلوه‏گر شده است.بنابراین‏ قرآن،نوشتهء جامعی است مشتمل بر تمام صفات‏ حق تعالی و احکام و احوال او با مخقلوقاتش.(10)

از دیدگاه حکمای اسلامی،چون قرآن کلام‏ خداست،بنابراین از ذات حق حکایت می‏کند و حکمت نزول قرآن بر نبی اکرم(ص)این است که‏ انسان کامل باید ذات احدیت را بدانگونه که در عالم ذره و پیش از تعلق ارواح به اجساد مشاهده‏ می‏کرد،به طور کامل شهود کند،برای این منظور نزول دفعی و تدریجی قرآن هر دو لازم است تا آن‏ حضرت به جمیع قرآن متحقق شود و این تحقق، تحققی ذاتی و کلی است که در جسم او صورت‏ می‏گیرد.از طرفی جود و کرم تام،اقتضای آن‏را دارد که چیزی از قرآن(حقایق وجودی در ذات‏ حق)در تنزیل فروگذار نشو،بلکه تمام آن فرو فرستاده شود،و اینکه قرآن به وصف کریم ستوده‏ شده است،ناظر بر همین امر یعنی جنبهء تنزیل‏ کتاب است.

اما قرآن از حیث عروج انسان برای دستیابی به آن‏ حقایق الهی،متصف به صفت«حکیم»است. چون حکمت الهی اقتضای تدریج در مراتب وجود و سلوک و ترقی عبد برای تحقق ذاتی با کلام الهی را دارد،از اینرو،نزول تدریجی آیات با ظهور اسماء و صفات خدا در انسان تلازم دارد،(11)و هر قدر توفیق سلوک الهی نصیب«عبد»گردد به همان اندازه‏ می‏تواند حقیقت کلام خدا را در خود تجربه کند. حکیم و عارف بزرگ دوران صفویه جناب سید قطب‏الدین نیریزی(قدس سره)در قصیده‏اش‏ می‏گوید:(12) و در سیر خود با کوشش و جدیت و رشد،از مجاز خویش بسوی مغز حقیقت گذر نما تا در اطوار(دگرگونیها و مراتب هفتگانه)قلب خود، بطون کلام الهی را در مقام هدایت بدانی؛چون‏کلام الهی نوری است که بر آینه قلب خلایق‏ می‏تابد.

تابش نور کلام الهی بر دل انسان مستعد،موجب‏ می‏شود تا وی به«حقیقت عین کلام الله»برسد و از اهل قرآن گردد و به تعبیر عین القضاة همدانی از «عادت پرستی»رها شود و آیات را به دیدهء تحقیق‏ بنگرد.در چنین مقامی کلام الهی با وجود انسان‏ ممزوج شده و اسرار قرآن بر وی فاش می‏گردد،تا بدانجا که«حروف مقطعه»با وی حدیث کند.(13) نحوه سخن گفتن حروف مقطعه با انسان به تأثیر نورانیت کلام الهی در انسان،یعنی نور فرقان مربوط می‏شود.کسی که از این دو نور بهره‏مند است حروف‏ منفصل قرآن در نظرش متصل می‏گردد و رازهای‏ حروف مقطعه بر وی فاش می‏شود.

پس فرقان در مرتبهء تفصیل و فهم قرآن است.اما در مرتبهء اتحاد با حقیقت قرآن،چون اتحاد،از جمع حروف حکایت می‏کند و سالک در عالم‏ وحدت با چیزی از کثرات محجوب نمی‏شود،لذا در آن مقام،حروف متصل در نظرش منفصل‏ می‏شود.ابن عربی در این مورد می‏نویسد:(14) «قرآن از حیث فرقان بودنش مطابق تفصیل وجود تنزل یافته است،چراکه قرآن بواسطهء آیاتی که از هم‏ جدا شده است‏[فصلت‏]بیانگر احوال تفصیلی‏ وجود،و از حیث قرآن بودنش مطابق جمع وجود است،تا بدانجا که تفصیل فراوانش از جهت بیان، به«جمع و قرآنش»برمی‏گردد،بلکه به سوره‏ای از آن،نه بلکه به«بسم الله الرحمن الرحیم»و آن‏ چهار کلمه‏ای است،نه بلکه به«بای بسم الله»نه‏ بلکه به نقطه‏اش برمی‏گردد که در شأن آن(نقطهء تحت الباء)گفته شده:«اگر بخواهم می‏توانم از نقطهء بای«بسم الله»هفتاد بار سنگین مطلب‏ استخراج کنم»

بدین ترتیب حکما و عرفای مسلمان در بحث‏ از حقیقت کلام الهی،علاوه بر کلمات وجودی به‏ حروف وجودی نیز قایل شده‏اند،حروف و کلمات‏ قرآن چون از تکلم ذات احدیت سرچشمه می‏گیرد، از سنخ وجود است.این وجود مقدس چه در جان‏ انسان و چه عالم تکوین منشأ اثر است.از اینرو، در آیهء 31 سورهء رعد،از خاصیت اعجازآمیز قرآن‏ در حرکت دادن و جابجایی کوهها،و شکافتن‏ زمین و یا به تکلم واداشتن مردگان یاد شده‏ است،(15)،و در آیهء 21 سورهء حشر از تأثیر سنگین‏ کلام الهی-قرآن در حالت نزول آن بر کوه با وصف‏ «خشیت»یاد شده است که این تأثیر بین انسان و کوه مشترک است.اگر کوه با آن همه عظمتش تاب‏ و توان نزول قرآن و جلوهء کلام اعجازآمیز الهی را ندارد،پس بنگر تا حال انسان خود چگونه است؟ از بین همهء موجودات تنها انسان کامل است که توان‏ تجربهء کلام خدا را در جان خود دارد.زیرا لوح دل‏ انسان کامل،با لوح محفوظ الهی برابر است.عین‏ القضاة می‏گوید:(16) «جوانمردا،قرآن را در چندین هزار حجاب به‏ خلق فرستادند،اگر جلالت نقطه بای«بسم الله» بر عرش آمدی یا بر آسمانها و زمینها در حال پست‏ و گداخته شدندی».لو انزلنا هذا القرآن علی جبل‏ لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله همین معنی‏ باشد.نوش باد آن کس را که بیان این همه کرد و گفت:«کل حرف فی اللوح المحفوظ اعظم من‏ جبل قاف»گفت هر حرفی از قرآن در لوح محفوظ، عظیم‏تر از کوه قاف است.این لوح خود دانی که‏ چه باشد؟لوح محفوظ دل بود.این قاف دانی که‏ چیست؟«ق و القرآن المجید»باشد.

بنابراین نه تنها سور و آیات قرآن،بلکه حتی‏ حروف و کلمات قرآن نیز به تنهایی تأثیر هدایت‏بخش‏ خود را داراست.به همین دلیل نگرش عرفا نسبت‏ به قرآن همانند نگرش آنان در عالم تکوین با دیدهء وحدت بین است.

از نظر پیشوایان دینی هم،توجه انسان به مصدر کلام وحی و یقین وی به اینکه قرآن کلام خداست، اهمیت دارد و گرنه کثرت آیات و سوره‏های قرآن‏ بدون در نظر گرفتن اینکه اینها عین کلام الهی‏اند، تأثیری بر انسان نخواهد داشت.از اینرو کلام الهی‏ هر چند یک آیه و یا یک حرف باشد(حروف مقطعه‏ در بسیاری موارد خود یک آیه‏اند)،می‏تواند برای‏ هدایت انسان راهگشا باشد.شیخ کلینی از امام‏ موسی کاظم علیه السلام-روایتی نقل می‏کند(17)که‏ «هرکه به آیه‏ای از قرآن،از شرق و غرب عالم‏ بی‏نیازی جوید،او را کفایت می‏کند،[اگر باور داشته باشد]»

از دیدگاه عین القضاة قرآن در کسوت حروف نازل‏ شده تا نامحرمان بر آن مطلع نشوند حروف مقطعهء نظیر«آلم،المرا،الرا،کهیعص،یس،ق،ص، حم عسق،ن،طه،المص،حروفی هستند که در عالم سرّ به عنوان مجمل تلقی می‏شوند.در چنین‏ عالم حروف متصل جملگی منفصل می‏شود و اهل سرّ به جای آنکه آیهء«یحبهم و یحبونه»را متصل ببیند،جمال این حروف مقدس را به صورت‏ منفصل مشاهده می‏کنند:«ی،ح،ب،هـ، م»(18)

نتیجه اینکه اعجاز قرآن در درجهء اول به سبب‏ حروف و کلماتی نورانی است که از معدن قدس‏ الهی و مقام رحمانیت تنزل یافته است:«حم تنزیل‏من الرحمن الرحیم».(19)همانگونه که حروف و کلمات در عالم امر ربوبی،موجودات را در سیر تکاملی‏شان یاری می‏کنند،همینگونه هم قرآن با حروف متعالی و آیات محکمش،انسان را-که‏ خلاصهء آفرینش است به کمال و غایتش هدایت‏ می‏کند.(20)بنابراین حروف قرآن،بسان وجود متکلمش«نور»است.حروف نورانی قرآن آدمی را از هستی ظلمانی و پرگناه خویش می‏رهاند و به عالم‏ نور مطلق احدی می‏رساند.عرفا و بزرگان دین،از وصول به حروف نورانی قرآن با تعبیر«تجلی»یاد کرده‏اند.(21)منظور از تجلی در اینجا این است که‏ هستی مطلق به صورتهای مختلف درمی‏آید تا با انسان سخن گوید.شوئون در اینمورد می‏نویسد:(22) «یک کتاب آسمانی،کلیتی است جامع و تصویر هستی به صور گوناگون درآمده است تا متناسب با ظرف وجود بشر گردد.و نوری است که می‏خواهد خود را بر صلصال بشری(گل وجود آدم)قابل رؤیت‏ سازد».

این تجلی در هنگام تلاوت آیات برای شخص‏ صاحب بصیرت نمایان می‏گردد و چون آیات از نظر معنا و مفهوم در یک سطح نیستند،تلاوت آیات‏ گوناگون تجلی صفات متنوع را برای تلاوت کنندهء قرآن به ارمغان می‏آورد.از اینرو عارفان حقیقی، علاوه بر ذکر،تلاوت قرآن را برای سالک طریقت‏ لازم می‏شمرند،شیخ شهاب‏الدین سهروردی در این مورد می‏گوید:(23) «مبتدی بر فرایض و سنن اقتصار نماید و اوقات‏ دیگر به ذکر بسر برد.و متوسط را مداومت بر تلاوت قرآن بعد از ادای فرض و سنن اولی است،و همان خاصیت که اهل بدایت را از ملازمت ذکر روی نماید،او را از تلاوت حاصل گردد،با زواید دیگر،چون تجلیات صفات مختلفه بواسطهء تلاوت‏ آیات مختلفة المعانی و دقایق فهوم و حقایق علوم».

همچنین از امام خواجه محمدبن علی حکیم‏ ترمذی سخنی در رجحان و افضلیت قرائت قرآن بر ذکر نقل شده است و در طی آن به طهارت و طراوت قرآن اشاره شده که تاکنون یعنی از زمان‏ نزولش تا به حال هیچگاه نه کهنه شده و نه آلوده‏ گشته و این به سبب عظمت و نورانیت آن‏ است.(24)

و چون نور قرآن از سنخ علوم ظاهری نیست،لذا اکتساب آن موقوف به تحصیل علوم رسمی نیست،همانگونه که آورندهء قرآن،خود با تعلیم آن‏را دریافته است.(25)

بنابراین تأثیر شفابخشی قرآن،منوط به آگاهی از مسائل از علوم قرآنی نیست.همانگونه که تأثیر دارو با استعمال آن محقق می‏شود نه با دانستن فرمول تهیه‏ شده‏اش.پس شرط استفاده از این کتاب دانستن‏ رموز آن نیست بلکه تنها انتظاری که از تلاوت‏ کنندهء قرآن می‏رود،این است که حق تلاوت را به‏ جا آورد و این هنگامی است که قاری،وجود خود را در معرض کلام حق قرار دهد تا در اثر تابش این‏ نور،هستی‏اش به وجودی حقانی مبدل گردد. خواجه محمد پارسا در کتاب«قدسیه»خویش‏ چنین گوید:(26) «کسی دارو خورد و نداند که چه می‏خورد،اثر کند؛قرآن نیز اثر کند.هر حرفی از قرآن به منزلهء کوهی است که بر وجود بشریت واقع می‏شود،و او را اقناء می‏کند و آثار او را دفع می‏کند.نور قرآن به‏ نور دل مؤمن جمع شود،نورانیت زیاده شود و وجود بشریت متلاشی گردد».

پی‏نوشت: (1)-شوئون،فرتیتوت،شناخت اسلام،ترجمهء سید ضیاءالدین‏ دهشیری،تهران،1362،ص 3-51.

(2)-ایزوتسو،توشیهیکو،خدا و انسان در قرآن،ترجمهء احمد آرام، تهران،1373،ص 232.

(3)-القرآن الحکیم ترجمهء محمد خواجوی،سورهء بقره،آیهء 24.

(4)-ملاصدرا،صدرالدین محمد شیرازی،اسرارالآیات ترجمه و تعلیق محمد خواجوی،تهران 1363،ص 40.

(5)-قونوی،صدرالدین،اعجاز البیان یا تفسیر سورهء فاتحه، ترجمهء محمد خواجوی،تهران،1375 ص 131.

(6)-همانجا،ص 130،122.

(7)-همو،کتاب الفکوک یا کلید اسرار قصوص الحکم،ترجمه و متن به تصحیح محمد خواجوی،تهران،1371،ص 9-166.

(8)-همو اعجازالبیان،ص 5.

(9)-همو،نفحات الهیه یا مکاشفات الهی ترجمه محمد خواجوی،تهران،1375 ص 69.

(10)-همانجا،ص 2-71

(11)-لاهیجی،ملامحمد جعفر،شرح رسالة المشاعر ملاصدرا، تعلیق و تصحیح سید جلال‏الدین آشتیانی،طهران،قم،بی‏تا،ص‏ 303.

(12)-خواجوی،محمد مشارق البیان فی اسرار القرآن،مقدمهء «القرآن الحکیم».

(13)-عین القضاة همدانی،ابوالمعالی،تمهیدات،تصحیح‏ عفیف عسیران،تهران،1373،ص 168.

(14)-ابن عربی،محی‏الدین،محمدبن علی،التجلیات الالهیه، تحقیق عثمان یحیی،تهران،1367،ص 96.

(15)-ر.ک،بیضاوی،ناصرالدین،انوار التنزیل و اسرار التأویل‏ المعروف بتفسیر البیضاوی،بیروت،بی‏تا المجلد الثامن،ص‏ 152؛همچنین الطبرسی،ابوعلی،مجمع البیان فی تفسیر القرآن، المجلد 3-ج 6،تهران،بی‏تا،ص 293.

(16)-تمهیدات،ص 173.

(17)-اصول کافی،باب فضل القرآن،روایت 18.

(18)-تمهیدات،ص 6-175.

(19)-قرآن حکیم،سورهء فصلت،آیه 1 و 2.

(20)-برای شرح تناظر وجودی بین حروف در تاب تکوین و قرآن‏ ر.ک حمزه فناری شمس‏الدین محمد،شرح رباعی شیخ اکبر محی‏الدین اعرابی،تصحیح و ترجمهء محمد خواجوی تهران، 1370،ص 31.

(21)-ر.ک،نهج‏البلاغه،خطبهء 147.

(22)-شناخت اسلام،ص 53.

(23)-خواجه محمد پارسای بخارایی،قدسیه(کلمات بهاءالدین‏ نقشبند)،تصحیح و تعلیق احمد طاهری عراقی،تهران،1354، ص 42.

(24)-همانجا.

(25)-سورهء شوری،آیهء 42.

(26)-قدسیه،ص 43.